

## رابطه اسلام و دموکراسی

### مقدمه

دموکراسی واژه ای یونانی است که در قرن شانزدهم از طریق زبان فرانسوی وارد زبان انگلیسی شد. دموکراسی در زبان یونانی به معنای مردم و کراتین به معنای حکومت کردن است. از این رو برخی دموکراسی را در این معنای اصطلاحی به کار برده اند: «برابری فرصت ها برای افراد یک جامعه به منظور برخورداری از آزادی ها و ارزش های اجتماعی» یا «حکومت مردم به وسیله ی مردم» و یا معانی دیگر.

نظام های سیاسی از قدیم الایام با اندیشه ی دموکراسی آشنا بوده اند، به گونه ای که حتی رؤسای برخی از قبایل با شیوه ی انتخابی گزینش می شدند. در قرون چهارم و پنجم قبل از میلاد نیز این اندیشه در یونان باستان، به ویژه در آتن، به صورت دموکراسی مستقیم تحقق داشته است. برخی دانشمندان از آغاز نیز با این اندیشه مخالفت ورزیدند. افلاطون و ارسطو حکومت حکیمان و جمهوری را بر دموکراسی ترجیح دادند. انقلاب کبیر فرانسه در سده های اخیر، نقطه ی عطف بزرگی در تاریخ پیروزی دموکراسی است.

مبحث حکومت از دو حیث مشروعیت فلسفی و مقبولیت جامعه شناختی قابل بررسی است. مشروعیت فلسفی به معنای حقانیت و بایستی حکومت است؛ یعنی وقتی این پرسش مطرح می گردد که چرا باید مدل حکومتی «الف» در جامعه تحقق یابد و یا این که چرا مردم باید از این مدل حکومتی اطاعت کنند، پاسخ به این پرسش ها مشروعیت فلسفی را تبیین می کند. ولی آن گاه که این پرسش ها طرح می گردد که چرا حکومتی مقبولیت اجتماعی پیدا می کند و مردم مطیع آن می گردند، مقبولیت جامعه شناسی مطرح است.

ما در نظام سیاسی اسلام ثابت کرده ایم که مشروعیت حکومت و حاکم، الهی است و شیخوخت، اعتبارات اجتماعی، قدرت، قرارداد اجتماعی، اشرافیت، رأی مردم و هیچ عامل دیگری در حقانیت و بایستی حکومت و حاکم نقشی ندارد. برخی از روشن فکران غربی بر این باورند که هیچ گاه اسلام و دموکراسی نمی توانند با یکدیگر جمع شوند و عده ای نیز با شرایط ویژه ای این دو مقوله را جمع شدنی دانسته اند:

نزد متفکران اسلامی، اگر دموکراسی به این معنا تلقی شود که خواست و رضایت اکثریت مردم منشأ قوانین گردد، با اسلام منافات دارد؛ اما دموکراسی به معنای نفی استبداد و توجه به حقوق مردم و اصل آزادی و عدالت و برابری در چارچوب قوانین اسلام، با دین سازگار است.

امروزه بحث و گفتگو درباره ی دموکراسی، رابطه ی دین و دموکراسی، حزب، جامعه ی مدنی، مردم سالاری دینی، دولت پاسخ گو، حقوق بشر و حقوق شهروندی، در ادبیات دنیا و کشور ما سهم زیادی را به خود اختصاص داده است. نویسنده ی محترم، جناب حجة الاسلام نصرالله سخاوتی در این کتاب به بررسی این مقولات پرداخته اند. امید آن که گامی در جهت آشنایی بیشتر مردم با نظام سیاسی اسلام باشد.

در پایان از مؤلف محترم و از حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی بوشهری، مدیر محترم مرکز مدیریت و مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه و نیز از ستاد پاسخ گویی به سؤالات دینی و از همه ی عزیزانی که در آماده سازی این اثر تلاش نموده اند؛ به ویژه آقایان: سید محمد علی داعی نژاد (معاونت تحقیقات) محمد رضا باقرزاده (مدیر گروه حقوق و سیاست)، حمید کریمی (مدیر پروژه ها) و محمد جواد شریفی (مدیر آماده سازی، چاپ و نشر آثار مرکز) سپاسگزاری می نمایم.

## عبدالحسین خسروپناه

جانشین مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

۲۲/۱۱/۱۳۸۳ مصادف با سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران

## معنا و مفهوم دموکراسی

سوال : از دموکراسی [۱] چه تعریف هایی ارائه شده و مشهورترین آن کدام است؟

جواب : تاکنون، علی رغم تلاش دانشمندان، تعریف جامعی از دموکراسی ارائه نشده است. «دموکراسی واژه ای یونانی است که در قرن شانزدهم از طریق فرانسوی دموکراتی وارد زبان انگلیسی شد.» [۲] دموس [۳] در زبان یونانی به معنای مردم و کراتین [۴] به معنای حکومت کردن است. [۵] عده ای عام ترین تعریف دموکراسی را

«برابری فرصت‌ها برای افراد یک جامعه به منظور برخورداری از آزادی‌ها و ارزش‌های اجتماعی» [۶] دانسته‌اند. به نظر می‌رسد این تعریف، همان برداشت چپ‌گرایانه از دموکراسی و نگاه شرقی به آن است؛ چرا که شعار کهن سوسیال - دموکراسی، تلاش برای برابری است. گذشته از این مسئله که این شعار پرجاذبه تا چه اندازه توفیق عمل یافته است، مفهوم کلماتی هم چون «فرصت‌ها»، «مردم یا افراد یک جامعه»، «آزادی‌ها» و «ارزش‌های اجتماعی»، یعنی ارکان این تعریف، نیازمند توضیح است.

از آن‌جا که در دهه‌های اخیر دموکراسی بیش از هر زمان دیگری مطرح شده و قداست ویژه‌ای به خود گرفته است، هر بلوک و جناحی، بدون توجه به کاستی‌های آن، می‌کوشد خود را به آن، یا آن را به خود منتسب نماید؛ تا آن‌جا که بعضی از رژیم‌های دیکتاتوری، توتالیتار و استبدادی نیز واژه‌ی دموکراتیک را، به منظور حل مشکل خود، پسوند یا پیشوند نام خویش قرار داده‌اند؛ حال آن‌که ممکن است مشکل دو چندان شود. دو مثال روشن و برجسته‌ی کاربرد این واژه عبارت‌اند از: «سوسیال - دموکراسی» و «لیبرال - دموکراسی» که هر کدام موارد استعمال فراوان دارند.

مائوتسه‌تنگ، رهبر انقلاب چین، بر این باور است که رفتارهای لیبرالیستی حداقل در ده گونه از موارد نفاق به طرز غیرصادقانه‌ای ظاهر می‌شود. [۷]

خلاصه این‌که به گفته‌ی برخی «در ادبیات چپ، لیبرال به کسی گفته می‌شود که طرفدار آشتی طلبی غیراصولی به ضرر اندیشه‌های مارکسیستی، نرمش بی‌جا در مقابل خطا، رفتار غیراصولی، سازشکاری و ریاکاری باشد». [۸]

اما تعریف غرب‌گرایانه و لیبرال دموکراسی به گونه‌ی دیگری است. کارل کوهن، [۹] دموکراسی را «حکومت به وسیله‌ی مردم» می‌داند و همان گونه که معروف است، آبراهام لینکن آن را «حکومت مردم، به وسیله‌ی مردم، برای مردم» می‌داند. پریکلس [۱۰] می‌گفت: «حکومت ما دموکراسی نامیده می‌شود؛ زیرا اداره‌ی آن در دست بسیار است، نه در کف اندک». عبدالفتاح شهاده نیز در کتاب دموکراسی، ساده‌ترین شکل دموکراسی را «حکومت مردم به وسیله‌ی مردم» لحاظ کرده، درباره‌ی نسبت آن با آزادی بحث می‌کند. [۱۱] دیوید بیتهم و بویل معتقدند که «دموکراسی مفهومی مطلق نیست و کشوری را می‌توان دموکراتیک نامید که حکومت آن از طریق رقابت در انتخابات به مسند قدرت رسیده و مسئول پاسخ‌گویی به مردم باشد و تمامی افراد بزرگ سال آن کشور از حق مساوی انتخاب کردن و کاندیدا شدن برخوردار باشند و در آن قانون متضمن حفظ حقوق مدنی و سیاسی

باشد.» [۱۲] در عین حال، جووانی سارتوری [۱۳] معتقد بود: «دموکراسی نام پرطمطراق چیزی است که هرگز وجود نداشته است.» [۱۴]

از چکیده ی تعریف های بالا می توان به مشهورترین تعریف دموکراسی پی برد که عبارت است از: «حکومت اکثریت»؛ بنابراین از میان تعاریف موجود برای این واژه، این تعریف را مناسب تر یافتیم. برخی نخواستند تعریف دموکراسی به حکومت اکثریت را بپذیرند، اما بی درنگ در دام آن گرفتار آمده اند.

### **بیتها و بویل می گویند:**

عموماً این تصور غلط بین مردم وجود دارد که دموکراسی را با حکومت اکثریت برابر می دانند. اگر دموکراسی را به معنای دقیق کلمه، حکومت مردم بدانیم، باید معنایش حکومت کل مردم باشد، نه حکومت بخشی از مردم بر بخشی دیگر؛ به عبارت دیگر، می توان گفت ویژگی مهم دموکراسی، حق تصمیم گیری ای است که همه به تساوی از آن برخوردارند، در حالی که تصمیم گیری اکثریت تنها تمهیدی آیین نامه ای برای حل و فصل اختلافات در زمانی است که دیگر روش ها (مثل: مذاکره، تجدید نظر و مصالحه) به نتیجه نرسیده اند. بی شک، گردن نهادن به تصمیم اکثریت، دموکراتیک تر از این است که به اقلیت امکان داده شود که در مورد خواسته های اکثریت حکم کنند یا مانع تحقق آن شوند؛ اما حکومت اکثریت از این جهت که باعث ناتوانی اقلیت می شود و هیچ حقی برای مشارکت در تصمیم گیری برای آن ها قایل نمی گردد، باید تمهیدی ابتدایی و فوری برای تصمیم گیری قلمداد شود، نه حدّ اعلای آنچه دموکراسی می طلبد. [۱۵]

چنان که مشاهده شد این نگارندگان ابتدا حکومت کل مردم را به عنوان یک ایده آل مطرح کردند، اما بلافاصله اعتراف نمودند که این یک تصور ایده آلیستی و مدینه ی فاضله از دموکراسی است، در حالی که در عمل چیزی جز حکومت اکثریت نیست. کسان دیگری با زیرکی بیشتر به این تعریف پرداخته اند ولی در عین حال حاکمیت اکثریت از لایه لای این تعریف نمایان است: «دموکراسی، بر حسب یکی از تعاریف آن، مجموعه ای از نهادهاست که هدف آن به حداقل رساندن خطاهای اداری و سیاسی جامعه از طریق به حداکثر رساندن مشارکت عامه و تقلیل نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیمات سیاسی است.» [۱۶] در کتاب فرهنگ علوم سیاسی، در تعریف دموکراسی آمده است:

دموکراسی (یا) مردم سالاری، از انواع حکومت است و وجه مشخصه ی آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد جامعه است. رژیم حکومتی که در آن، قدرت ناشی از ملت است.[۱۷]

بنابراین معنای مشهور دموکراسی همان «حاکمیت اکثریت» است. در عین حال، نه اندیشمندان بر این معنا اجماع نظر دارند و نه این معنا را همگی خوش تر دارند! در صفحات بعدی به پاسخ این پرسش که «آیا حکومت دموکراسی حقیقتاً همان حاکمیت اکثریت است؟» خواهیم پرداخت، لکن در این قسمت چنین نتیجه می گیریم که شفاف ترین پاسخی که می توان برای پرسش از ماهیت دموکراسی بدان دست یافت، «حکومت همه» است و چون این مسئله در عمل محال است، باید در مقام اجرا به رأی اکثریت تن داد، هر چند این اکثریت عبارت باشد از نصف به علاوه ی یک، در مقابل نصف منهای یک، که اقلیت نام دارد.

آن گاه اتفاق تازه ای روی خواهد داد؛ یعنی حملات بر دموکراسی بی اندازه می گردد و دفاع ها نیز از آن بی جان می شود؛ به عبارت بهتر، تنها وجه دفاع در این صورت آن است که به دیگران گفته شود که چنانچه شما راه بهتری می شناسید ارائه کنید وگرنه دموکراسی بهترین طریق استیفاء حقوق جامعه است؛ یعنی حکومت به شیوه ی دموکراسی، از باب ناچاری و به دلیل نیافتن راهی بهتر، ضروری به نظر می رسد؛ در حالی که اگر شیوه ی پسندیده تری یافت شود، استفاده از دموکراسی غیرعقلانه و حتی ظالمانه خواهد بود.

[۱]. democracy]

[۲]. دیوید هیلد، مدل های دموکراسی، ترجمه ی عباس مخبر، ص ۱۴.

[۳]. DEMOS]

[۴]. Kratein]

[۵]. کارل کوهن، دموکراسی، ترجمه ی فریبرز مجیدی، ص ۲۱.

[۶]. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، ص ۷۸.

[۷]. علی آقا بخشی و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۳۴۵، ش ۱۶۸۲.

[۸]. همان.

[۹]. CARL COHEN.

[۱۰]. Pericles.

[۱۱]. abdufattah shahada. democracy, p. ۹.

[۱۲]. دیوید بیتهام و کوین بویل، دموکراسی چیست؟، ترجمه ی شهرام نقش تبریزی، ص ۱۸.

[۱۳]. Givani Sartori.

[۱۴]. گی ارمه، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، ص ۲۰.

[۱۵]. دیوید بیتهام و کوین بویل، دموکراسی چیست؟، ص ۳۹.

[۱۶]. عبدالکریم سروش، فربه تر از ایدئولوژی، ص ۲۶۹.

[۱۷]. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۷۶.

سوال : آیا تعریف های ارائه شده از دموکراسی بدون ابهام هستند؟

جواب : هانتینگتون به این مطلب اشاره دارد که در تعریف دموکراسی، دشواری های جدی و ابهام ها وقتی پا به میان می گذارند که بخواهیم از منابع قدرت حکومت و یا مقاصدی که حکومت در پیش دارد بهره بگیریم؛ [۱] زیرا بر اساس تعریف او از دموکراسی که محورش مشارکت مردمی و رقابت در انتخابات بود، دموکراسی در آمریکا که علاوه بر وجود تقلب در انتخاباتش، مشارکت مردمی در آن هم به نصف نمی رسد، در مقایسه با حکومتی نظیر جمهوری

اسلامی ایران که معمولاً بیش از دو سوم مردم در انتخاباتش مشارکت دارند، مخدوش تر است! [۲] پس این پندار صحیحی نیست که گمان شود حکومت های مردم سالار غربی کم تر دچار چالش میان حرف و عمل هستند.

چالش دیگر آن که، اگر تنها به بزرگ سالان حق رأی می دهیم (چنان که در تعریف وی ذکر شده است)، حقوق خردسالان یا سال خوردگان را رعایت نکرده ایم، چون بی درنگ با این سؤال روبه رو می شویم که در جوامع دموکراسی، حاضران نسبت به غایبان، و بزرگسالان نسبت به خردسالان و سال خوردگان ناتوان چه کاره اند؟! آیا بر آن ها وکالت دارند یا ولایت یا هیچ کدام؟!

جووانی سارتوری در ادامه ی جملاتی که در ابتدا از او نقل شد می گوید:

اگر از لحاظ ریشه شناسی کلمه سخن بگوییم، بهتر است متذکر شویم که چنین شکل حکومتی ای به معنای دقیق کلمه وجود ندارد. مسلماً شعارها و اقوال و مقدمات قانون های اساسی پُر از اشارات دهان پُرکن و گنده گویانه درباره ی قدرت مردم هستند که باید توسط آن ها و برای آن ها اعمال شود؛ اما در هیچ جای جهان به راستی یک قدرت مردمی فعال که توده ی شهروندان، قدرت را روزانه و مستقیماً در دست داشته باشند وجود ندارد. حتی در کانتون ها یا استان های کوچک کوهستانی کنفدراسیون سوئیس، مردم بیش از یک بار در سال برای انتخابات بخشداری ها گرد هم نمی آیند، حال آن که در این فاصله حق حاکمیت خود را در اختیار نمایندگانی می گذارند که مسئولیت های جاری را بر عهده دارند.

### **سپس این گونه تلخیص و نتیجه گیری می کند که**

دموکراسی لزوماً چهره ی ساختار نمادینی به خود گرفته که البته حاکمیتی انتزاعی در مجموع به مردم نسبت داده می شود و فرض بر این است که قدرت به نام و به سود آن ها اعمال می گردد، اما قدرت واقعی و مشخص در اختیار ایشان نیست، بلکه در اختیار فرمانروایانی است که برگزیده اند. [۳]

این که آیا دموکراسی مخالفانی هم دارد یا نه؟ به جای خود، لکن ولتر می گوید: «من بیشتر دوست دارم از شیر خوبی که بسیار قوی تر از من زاده شده است اطاعت کنم تا از دویست موش نظیر خودم». [۴] این گفته و هم چنین سخنی که پیش تر نقل شد دال بر مخالفت است، ولی ما اکنون قصد نداریم به سخنان مخالفان دموکراسی که تعداد آن ها هم کم نیست بپردازیم، بلکه بر آنیم تا در حدّ توان، به نقاط ابهام در تعاریف ذکر شده اشاره کنیم.

[۱]. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، ترجمه ی احمد شهسا، ص ۸.

[۲]. [سال نگارش این کتاب، یعنی ۱۳۷۹ هـ. ش (۲۰۰۱ م) مصادف بود با انتخابات ا ثریاست جمهوری در آمریکا و دو رقیب نسبتاً هم زور، به نام بوش و الگور از دو حزب دموکرات و جمهوری خواه که در مقابل هم ایستادند.